

آیا مذاکرات بر سر اوکراین کنفرانس یالتای جدیدی خواهد بود که جهان را تقسیم خواهد کرد؟

بازگشت حوزه‌های نفوذ

سجاد عزازاده ^{منترج}

مونیکا دافی تافت، استاد روابط بین الملل و مسئول مدرسه حقوق و دیپلماسی فلچر در دانشگاه تافنس ایالات متحده در مقاله «بازگشت حوزه‌های نفوذ؛ آیا مذاکرات بر سر اوکراین کنفرانس یالتای جدیدی خواهد بود که جهان را تقسیم خواهد کرد؟» که در وبسایت فارن افرز منتشر شده است، به طرح این گزاره پرداخته که یکی دیگر از نشانه‌های پایان نظم جهانی مبتنی بر قوانین، بازگشت مفهوم حوزه نفوذ به ژئوپلیتیک جهانی است که طی آن قدرت‌های بزرگ دوباره در پی آن هستند تا کشورهای مختلف جهان را به حوزه نفوذ خود تبدیل کنند. مطلب ذیل ترجمه و طبیعی است که همه منطق و الفاظ استفاده شده در این متن مورد تأیید «فرهیختگان» نیست؛ اما جهت اطلاع از ابعاد مختلف موضوع، در یک روزنامه دانشگاهی عیناً منتشر می‌شود.

■ ■ ■

حمله ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲ هرگز صرفاً یک درگیری منطقه‌ای نبود. در حقیقت الحاق غیرقانونی کریمه توسط او در سال ۲۰۱۴، شاهدهی بر این مدعا بود که روسیه به دنبال آزمون وسیع نظم بین‌المللی موسوم به مبتنی بر قوانین و تعیین میزان دفاع غرب از آن است. این جنگ اروپا را وادار کرد که وابستگی خود به ایالات متحده را مورد بررسی قرار دهد و رهبران ایالات متحده را نیز ملزم به ارزایی مجدد تمایل خود برای ایفای تعهدات خارجی کرد. حمله روسیه به اوکراین همچنین سبب شد تا چین وارد نقش جدیدی به‌عنوان حامی روسیه شود و کشورهایی هم که هزاران مایل از این جنگ فاصله داشتند با سؤالاتی اساسی درباره آینده خود رو به‌رو شدند؛ چگونه باید در شرکت با قدرت‌های بزرگ و متخصص مولزانه ایجاد کرد؟ کدام مواضع اخلاقی و مادی‌ای که امروز اتخاذ شوند در آینده عاقلانه به نظر خواهند رسید؟

در طول دو دهه ابتدایی پس از جنگ سرد، بسیاری از این سؤالات اهمیت سابق خود را از دست داده بودند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سبب شده بود تا ترس غرب از یک جنگ جهانی دیگر تا حد زیادی کاهش یابد، ترسی که رهبران غربی را به تحمل حوزه‌های نفوذ شوروی در اروپای مرکزی و شرقی سوق داده بود. بسیاری از رهبران و تحلیل‌گران سیاسی امیدوار بودند که چندجانبه‌گرایی و تلاش‌های جدید برای نیل به امنیت جمعی، موضوعیت رقابت‌های ژئوپلیتیکی حاصل جمع صفر را برای همیشه کاهش دهد. اما پس از مآثرن شدن اقتصادهای کشورهای غربی از بحران مالی جهانی سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹، تثبیت قدرت پوتین در روسیه و گسترش نفوذ جهانی چین، ژئوپلیتیک به‌سرعت شروع به بازگشت به یو پایی قدیمی‌تر و مبتنی بر قدرت سخت کرد. کشورهای بزرگ‌تر امروزه دوباره از مزایای خود در عرصه‌های مربوط به توان نظامی، اهم اقتصادی و دیپلماسی برای کسب حوزه‌های نفوذ استفاده می‌کنند، یعنی مناطق جغرافیایی که یک دولت بر آن‌ها کنترل اقتصادی، نظامی و سیاسی خود را اعمال می‌کند؛ البته بدون اینکه لزوماً حاکمیت رسمی بر آن‌ها داشته باشد.

اگرچه وقوع یک جنگ جهانی دیگر هنوز در افق نیست، اما چشم‌انداز ژئوپلیتیک امروز به‌طور ویژه‌ای به دوران پایان جنگ جهانی دوم شباهت دارد، زمانی که رئیس جمهور ایالات متحده، فرانکلین روزولت، نخست‌وزیر بریتانیا، و یسنستون چرچیل و رهبر شوروی، جوزف استالین به دنبال تقسیم اروپا به حوزه‌های نفوذ بودند. قدرت‌های بزرگ امروزی به دنبال مذاکره -عمدتاً- با یکدیگر در باره نظم جدید جهانی اند، دقیقاً همان کاری که رهبران متفقین زمانی که نقشه جهان را در مذاکرات یالتا در سال ۱۹۴۵ دوباره ترسیم کردند، انجام دادند. چنین مذاکراتی لازم نیست در یک کنفرانس رسمی انجام شود. اگر پوتین، دونالد ترامپ و شی جین پینگ به اجماع غیررسمی برسند که قدرت بیش از اختلافات ایدئولوژیک مهم است، از طریق تعیین حاکمیت و آینده همسایگان نزدیک، یالتا را تکرار خواهند کرد. برخلاف یالتا، جایی که دو کشور دموکراتیک با یک حکومت خودکامه معامله می‌کردند، اکنون دیگر به نظر نمی‌رسد که نوع رژیم مانع ایجاد حس منافع مشترک شود. آنچه اهمیت دارد فقط قدرت سخت است و بازگشت به این اصل باستانی که «فریان آنچه را که می‌توانند انجام می‌دهند و ضعیفان از آنچه که باید رنج می‌برند.» در چنین جهانی، نهادهای چندجانبه مانند ناتو و اتحادیه اروپا کنار گذاشته می‌شوند و استقلال کشورهای کوچک‌تر تهدید می‌شود.

تصادفی نیست که طی دو دهه گذشته، کشورهایی که اکنون سیاست بازگشت قدرت را پیش می‌برند -چین، روسیه و ایالات متحده- همگی توسط شخصیت‌هایی هدایت شده‌اند که «روایت کشورمان را دوباره با عظمت می‌سازیم» را پذیرفته‌اند. چنین رهبرانی در مقایسه‌ای کینه‌توزانه بین آنچه که از نظر آن‌ها موقعیت محدود و کنونی کشورشان است -وضعیتی محدود که از سوی دشمنان خارجی و داخلی تحمیل شده است- و گذشته‌ای خیالی که آزادتر و باشکوه‌تر بود، صحبت می‌کنند. احساس خوارتنی که چنین مقایسه‌ای ایجاد می‌کند این باور را تقویت کرده که رستگاری کشور آن‌ها تنها با اعمال قدرت سخت حاصل می‌شود. به نظر می‌رسد که فرماندهی و گسترش حوزه‌های نفوذ، حس در حال محو عظمت را بازپایی می‌کند. برای چین، تایوان به‌تنهایی کافی نخواهد بود. برای روسیه هم اوکراین هرگز نمی‌تواند برای تحقق دیدگاه پوتین در باره جایگاه راستین روسیه در جهان کافی باشد. ایالات متحده هم شروع به تفکر در باره ضمیمه

کردن کانادا به خاک خود کرده است.

البته مسیر دیگری هم ممکن است؛ مسیری که در آن اتحادیه اروپا ناتو به جای پزمرده شدن، خود را با شرایط جدید تطبیق خواهند داد. در چنین سناریویی، آن‌ها می‌توانند به‌عنوان وزنه موازنه‌ای در برابر تلاش‌های ایالات متحده، روسیه و چین برای استفاده از قدرت سخت برای دستیابی به منافع دولتی محدود خود عمل کرده و صلح، امنیت و رفاه جهانی را در این روند تضمین کنند. اما این نیروهای بالقوه باید برای ایجاد چنین حالت جایگزینی بجنگند و از موانعی که یک دنیای جهانی‌تر برای آرزوهای مذکور قدرت‌های بزرگ ایجاد می‌کند، استفاده کنند.

چرخه‌های معیوب

اصطلاح «حوزه نفوذ» برای اولین بار در کنفرانس برلین ۱۸۸۴ که طی آن امپراتوری‌های استعماری اروپایی قوانینی را برای تقسیم آفریقا به‌طور رسمی اعلام کردند، مورد استفاده قرار گرفت. اما این مفهوم مدت‌ها قبل از آن راهبرد بین‌المللی مخصوص به خود را شکل داده بود. در طول جنگ‌های ناپلئون ۱۸۱۵-۱۸۰۳، فرانسه تلاش کرد تا نفوذش را با فتح مناطق مجاور خود و استقرار رژیم‌های دست‌نشانده وفادار در آن‌ها گسترش دهد، اما ائتلاف‌هایی به رهبری انگلیس و اتریش با این کشور مقابله کردند. امپراتوری‌های انگلیس و روسیه هم برای تسلط بر آسیای مرکزی، به‌ویژه افغانستان، درگیر مبارزات طولانی مدت بودند. دکترین مونرو که در سال ۱۸۲۳ توسط ایالات متحده به تصویب رسید، تأکید داشت که قدرت‌های اروپایی اجازه ندارند در نیم‌کره غربی مداخله کنند و به این ترتیب عملاً آمریکای لاتین را به‌عنوان حوزه نفوذ ایالات متحده تثبیت کرد. شایان ذکر است که دکترین مونرو تا حدی از تلاش‌های امپراتور روسیه، الکساندر اول برای مقابله با نفوذ انگلیس و آمریکا در شمال غربی اقیانوس آرام از طریق گسترش شهرک‌ها و اعمال کنترل بر تجارت الهام گرفته شده بود. با این حال، روسیه در توافقی در سال ۱۸۲۴ موافقت کرد که گسترش حرکت خود به سمت جنوب را محدود و تسلط آمریکا بر نیم‌کره غربی را تصدیق کند. الکساندر اول متوجه شد که تشویق بیشتر به استعمار اروپا در قاره آمریکا خطر بی‌ثباتی و جنگ بیشتر را ایجاد می‌کند.

تلاش قدرت‌های بزرگ برای ایجاد حوزه‌های نفوذ در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ادامه یافت. این امر اتحادهای جدیدی را شکل داد و در نهایت سبب آغاز جنگ جهانی اول شد. با این حال، وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور ایالات متحده در تلاش‌های زمان جنگ خود برای مشروعیت‌زدایی از امپراتوری‌های اتریش -مجارستان، آلمان و عثمانی، به این نکته اشاره کرد که استعمار به منزله قرار دادن چکمه‌ای ظالمانه بر گردن استقلال ملت‌هاست. در این روند، متحدان ایالات متحده-به‌ویژه فرانسه و انگلیس- متحمل آسیب‌های جانبی شدند و در مواجهه با موج فزاینده احساسات ملی‌گرایانه برای حفظ مستعمرات خود تلاش کردند. با توجه به ارتباط نزدیک بین «حوزه نفوذ» و استعمار، هر دو مفهوم در پایان جنگ جهانی دوم عقب مانده و کاتالیزوری محتمل برای درگیری تلقی می‌شدند. یالتا حاکی از بازگشت قاطع سیاست مبتنی بر حوزه‌های نفوذ بود، اما تنها به این دلیل که دموکراسی‌های شرکت‌کننده آن را به‌عنوان یک شر ضروری که امیدوار بودند کوتاه‌مدت هم باشد، بهترین ابزار موجود برای جلوگیری از یک جنگ جهانی فاجعه‌بار دیگر می‌دانستند. هم انگلیس و هم ایالات متحده از جنگ خسته شده بودند. در اگوست ۱۹۴۵، دیگر هیچ سیاستمدار دموکراتی نمی‌توانست به‌طور معقولی با خلع سلاح مخالفت کند. استالین حائز این ویژگی نبود، اما اگر امکان برقراری بازدارندگی فراهم نمی‌شد تنها راهی که برای جلوگیری از دستور او به ارتش سرخ برای حرکت به سمت مرزهای غربی وجود داشت موافقت با خواسته‌های استالین بود. در قرن نوزدهم، «سیاست قدرت» به قدرت نظامی و اقتصادی وابسته بود. در نیمه دوم قرن بیستم، توانایی شکل دادن به روایت‌های جهانی از طریق قدرت نرم تقریباً به همان اندازه حیاتی شد: ایالات متحده از طریق تسلط خود بر فرهنگ عامه، ارائه کمک‌های خارجی، آموزش عالی پیشرفته و سرمایه‌گذاری در ابتکارات خارج از کشور مانند سپاه صلح و تلاش‌های انجام‌شده در عرصه دموکراسی‌سازی نفوذ خود را اعمال می‌کرد. اتحاد جماهیر شوروی هم به‌طور فعال ایدئولوژی کمونیستی خود را از طریق کمپین‌های تبلیغاتی ایدئولوژیک که سعی در شکل دادن به افکار عمومی در کشورهای دردمست داشتند، ترویج می‌کرد. مسکو حتی پیشگام نوع جدیدی از حمله به دولت‌های دموکراتیک تحت عنوان گسترده‌تر «اقدامات فعال» بود؛ یک راهبرد بازی طولانی با هدف قطعی کردن مردم دموکراتیک از طریق تبلیغ اطلاعات نادرست.

اما ظاهراً پس از سال ۱۹۹۱ که نبردهای ایدئولوژیک جای خود را به آزادسازی بازار، دموکراتیزه شدن و جهانی شدن داد، حوزه‌های نفوذ موضوعیت خود را از دست داده‌اند. بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی متصور بودند که بدون وجود شکاف ایدئولوژیک شدید متعلق به دوران جنگ سرد سیاست جهانی به سمت وابستگی متقابل اقتصادی تغییر خواهد کرد و مزایای کار گروهی برای حل مشکلات دشوار خود را در عرصه عمل نشان خواهد داد. گسترش جهانی هنجارهای دموکراتیک و ادغام سریع جمهوری‌های تازه استقلال یافته و کشورهای بلوک شرق در نهادهای بین‌المللی این باور را تقویت کرد که قدرت می‌تواند -و باید - از طریق چهارچوب‌های جمعی بخش شود. به نظر می‌رسید که گسل‌های

ژئوپلیتیکی جنگ سرد ناپدید خواهند شد. «قانون تأسیس ناتو-روسیه» در سال ۱۹۹۷، یک توافقنامه محوری با هدف تعریف روابط ناتو با روسیه پس از جنگ سرد، به‌عنوان نمونه مورد توجه قرار گرفت. این قانون صراحتاً اعضاکنندگان خود را متعهد کرد که از ایجاد حوزه‌های نفوذ اجتناب کنند و ناتو و روسیه را به ایجاد فضای مشترک امنیت و ثبات در اروپا بدون اتکا بر خطوط تقسیم‌کننده یا حوزه‌های نفوذ که حاکمیت هر کشوری را محدود کند، هدایت کرد.

بازگشت سخت

اما در حقیقت، سیاست قدرت پیش از حمله روسیه به اوکراین دوباره شروع به ظهور کرده بود. مداخله ناتو به رهبری ایالات متحده در کوزوو در سال ۱۹۹۹ (که پوتین را به طور ویژه بر سر خشم آورد) و حمله واشنگتن به عراق در سال ۲۰۰۳ (علی‌رغم مخالفت‌های متحدان نزدیک ایالات متحده) هر دو حاکی از آن بودند که رهبران دوره جدید موسوم به امنیت جمعی هنوز معتقد بودند که وقتی یک کشور قوی به مقصود خود نرسد، می‌تواند به تنش‌زایی نظامی دست بزند. اخیراً هم ایالات متحده و چین مشغول مبارزه برای تسلط بر فناوری و اقتصاد جهانی شده‌اند. در این شرایط واشنگتن تحریم‌هایی را علیه غول‌های فناوری چینی اعمال کرده و پکن هم سرمایه‌گذاری زیادی در حوزه زنجیره‌های تأمین جایگزین و طرح عظیم کمربند و جاده خود انجام می‌دهد. چین همچنین دریای چین جنوبی را نظامی کرده و ادعاهای ارضی گسترده‌ای را که از نظر قانونی نیز مورد مناقشه هستند در این منطقه دنبال کرده است. ایالات متحده و متحدان آن هم به‌طور فزاینده‌ای از تحریم‌های مالی به عنوان ابزاری برای محدود کردن دشمنان استفاده می‌کنند.

روسیه نیز علی‌رغم موضع ضعیف مادی به نوآوری‌های درخشان خود ادامه داده است. این کشور عملاً جنگ ترکیبی را برای تضعیف غرب به کار گرفته است- از جمله از طریق حملات سایبری و پوش‌های اطلاعات نادرست برای تأثیرگذاری بر همه‌پرسی ۲۰۱۶ برگزیت در انگلیس و انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده در همان سال. توجه به بسیاری از سخنرانی‌های اخیر پوتین روشن می‌کند که او هرگز واقعاً آندراک مبتنی بر حوزه‌های نفوذ از ژئوپلیتیک را رها نکرده است و چربی ضرورت وجود، چه برسد به گسترش آن، هواره برای او محل پرسش بوده است. اگر هدف این ائتلاف دفاع از غرب در برابر شوروی بود، گسترش ناتو عملاً کل اروپا -و به ویژه کشورهای عضو پیمان وورشوساق- را پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به حوزه نفوذ آمریکا تبدیل کرد. برای پوتین، این اتفاق یک نتیجه غیرقابل قبول به شمار می‌رفت. با شروع حمله به گرجستان در سال ۲۰۰۸، روسیه بر جنگ ترکیبی و استفاده از نیروهای مسلح نیابتی تکیه کرد- تلاش‌هایی که با الحاق غیرقانونی کریمه در سال ۲۰۱۴ تشدید شد و با تهاجم تمام عیار به اوکراین به اوج خود رسید.

جنگ اوکراین- و شرایط حل و فصل آن که اکنون ظاهر‌آد در حال پیدایش هستند- نشانگر بازگشت واضح‌تری به ژئوپلیتیک قرن نوزدهمی است که در آن قدرت‌های بزرگ شرایط خود را به دولت‌های ضعیف‌تر دیکته می‌کنند. روسیه به همراه ماکزورویو، وزیر امور خارجه ایالات متحده، از اوکراین خواسته‌اند که تلفات ارثنی را بپذیرد و خارج از اتحادهای نظامی غرب بماند، نتیجه‌ای که این کشور را به اتمام روسیه تبدیل خواهد کرد. اگر این فشارها موفق شوند، استفاده از نیروی نظامی برای پیشبرد منافع ملی عادی خواهد شد و خطر ناکثری آنکه این روند پاداش نیز خواهد گرفت. این تمایز بسیار مهم و جدید است؛ زیرا اگرچه قدرت‌های بزرگ در طول چند دهه گذشته تلاش کرده‌اند از زور برای پیشبرد اهداف خود استفاده کنند، اما تلاش‌های آن‌ها همواره نتیجه محکوم داشته و آن‌ها قادر به اثبات این نکته نبوده‌اند که زور ابزاری مؤثر برای پیشبرد منافع ملی است. مداخلات ارتش ایالات متحده در افغانستان، عراق و لیبی همه شکست‌های پرهزینه‌ای بودند. تلاش‌های نظامی روسیه به نمایندگی از بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه، شکست خورد و تهاجم روسیه به اوکراین هم در حال تزلزل بود. اما اکنون بزرگ‌ترین تغییر در سیاست خارجی ایالات متحده از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون، سبب پیروزی روسیه شده است.

سبک قدیمی‌تری از سیاست قدرت نیز به‌سرعت در حال جا افتادن است. ایجاد حوزه‌های نفوذ مستلزم چشم‌پوشی یک دولت تسلط از حاکمیت دولت‌های مجاور جغرافیایی خود است. یعنی همان کاری که ترامپ به دنبال انجام آن با کانادا، گرینلند و مکزیک و چین است. نظم سیاسی مبتنی بر حوزه‌های نفوذ همچنین متکی بر توافق ضمنی قدرت‌های بزرگ برای عدم مداخله در حوزه‌های یکدیگر است.

مدار باز

براساس معیارهای اقتصادی و نظامی، روسیه دیگر یک قدرت بزرگ به شمار نمی‌رود. اما شیوه‌ای که روسیه امروزی اغلب با اتحاد جماهیر شوروی ترکیب می‌شود، به آن قدرتی فراتر از ابزارهای در اختیار این کشور می‌دهد، مسکو هنوز هم یک قدرت هسته‌ای است. در سناریویی که در آن ایالات متحده، چین و روسیه همگی توافق کنند که منافع حیاتی در اجتناب از جنگ هسته‌ای دارند، اذعان به حوزه‌های نفوذ یکدیگر می‌تواند به عنوان سازوکاری برای جلوگیری از تشدید تنش عمل کند. مذاکرات برای پایان دادن به جنگ در اوکراین می‌تواند شبیه یالتای جدید باشد و

چین نقشی شبیه به نقشی که انگلیس در سال ۱۹۴۵ ایفا کرد، برعهده بگیرد. در یالتا، انگلیس -که بر اثر جنگ جهانی دوم ضعیف شده بود اما همچنان به لطف میراث امپراتوری‌اش قدرت بزرگی محسوب می‌شد- بین منافع ایالات متحده و شوروی موازنه ایجاد کرد و در عین حال دغدغه‌های ژئوپلیتیک خود را نیز تأمین کرد.

با این حال ترسیم دقیق حوزه‌های نفوذ به پروژه بسیار پیچیده‌تری نسبت به یالتا تبدیل شده است. ترسیم و احترام به حوزه‌های نفوذ منسجم جغرافیایی در دنیای کمتر جهانی‌شده و وابسته به فولاد و نفت آسان‌تر بود. امروزه منابع حیاتی مورد نیاز قدرت‌های بزرگ در سراسر جهان پراکنده شده است. تایوان نقطه اشتعال خاصی است؛ زیرا تراشه‌هایی که تولید می‌کند برای رشد و امنیت ملی کشورها حیاتی است. ایالات متحده نمی‌تواند اجازه دهد چین بر دسترسی به این تراشه‌ها مسلط شود. همچنین ایالات متحده نمی‌خواهد به روسیه اجازه دسترسی انحصاری به مواد معدنی خاکی کمیاب اوکراین را بدهد. اهمیت قدرت دریایی یک کشور نیز بسیار بیش‌تر از قبل شده است؛ تصور ژاپن و تایوان در حوزه نفوذ ایالات متحده اکنون بیش از هر زمان دیگری ممکن است. حتی اگر آن‌ها همیشه چین باشند. به همین دلیل است که چین به دنبال تبدیل شدن به یک قدرت دریایی است و تلاش خستگی ناپذیری برای مختل کردن نفوذ دریایی ایالات متحده دارد. اگر ترامپ و پوتین به سمت یک رابطه همکاری جوانانه‌تر با شی حرکت کنند، این امر می‌تواند کشورهای اروپایی را در حوزه دفاع به حال خود رها کند. کشورهایی مانند آلمان و فرانسه ممکن است مجبور به تدوین راهبرد های امنیتی مستقل برای خود شوند. کشورهای اروپای شرقی، به‌ویژه لهستان و دولت‌های حوزه بالتیک، احتمالاً برای تعهدات دفاعی بیشتری که همتایان اروپایی آن‌ها ممکن است توان یا تمایل ارائه آن‌ها را نداشته باشند، فشار آورند. این نتیجه همچنین اهمیت راهبردی متحدان ایالات متحده در آسیا را تضعیف کرده‌اند آن‌ها را مجبور خواهد کرد به دنبال ترتیبات دفاعی جایگزین یا حتی هسته‌ای شدن باشند. اتحادیه اروپا هم می‌تواند به یک کشور فدرال مستقل مشابه ایالات متحده تبدیل شود. البته فرانسه، آلمان و انگلیس هر کدام به‌عنوان قدرت‌های میانی توانا باقی خواهند ماند و پاریس و لندن از بازدارندگی هسته‌ای نیز برخوردارند، اما آن‌ها با هم- و شاید تنها با هم- بیم نظامی و اقتصادی بسیار کمتری از روسیه، چین یا ایالات متحده خواهند داشت.

اما اگر ایالات متحده و روسیه در برابر چین با یکدیگر همسو شوند، ژاپن و کره جنوبی شاید دست به ایجاد موازنه بین واشنگتن و پکن بزنند؛ امری که سبب خواهد شد این دو کشور سیاست خارجی مستقل‌تر، خوداتکایی نظامی و تلاش برای تنوع بخشیدن به توافقات‌های امنیتی و اقتصادی خود را دنبال کنند. ژاپن ممکن است تقویت نظامی خود را تسریع کند و به دنبال روابط نزدیک‌تر با شرکای منطقه‌ای مانند استرالیا هند باشد. کره جنوبی هم شاید با تعمیق روابط خود با پکن دست به مصون‌سازی بزند. اگر روسیه با چین همسویی بیشتری کسب کند- و اروپا هم قویاً با ایالات متحده همسو بماند- یک نظام دو بلوکی به سبب جنگ سرد تقویت خواهد شد. با این حال، اگر روسیه (نگران از ایجاد این تصور که تابع چین به شمار می‌رود) و کشورهای اروپایی مسیر مستقل‌تری را دنبال کنند، دنیای چندقطبی‌تری ایجاد خواهد شد که این کشورها در آن حالت نوسانی خواهند داشت و از نفوذ خود بین چین و ایالات متحده بهره خواهند جست. در این صورت، ژئوپلیتیک جهانی شبیه ترکیبی از مانور قدرت‌های بزرگ قرن نوزدهمی یا بلوک‌های استراتژیک قرن بیست و یکمی خواهد بود. استرالیا در رابطه با همسویی‌های اقتصادی و امنیتی خود با انتخاب‌های دشواری روبه‌رو خواهد بود. این کشور می‌تواند همکاری دفاعی خود با ایالات متحده را تقویت کند، تعامل خود را با هند و ژاپن عمیق‌تر کند و هزینه‌های نظامی را برای تقویت بازدارندگی خود افزایش دهد. اما اگر چین بخواهد حوزه نفوذ مورد نظر خود را در آسیا تضمین کند، استرالیا ممکن است تلاش کند تا به عنوان یک تثبیت‌کننده منطقه‌ای ظاهر شود و به جای باقی ماندن به عنوان یک شریک کوچک در بلوک تحت رهبری ایالات متحده، خودمختاری بیشتری را اعلام کند.

حوزه‌های نفوذ به‌ندرت ثابت بوده و دانما مورد مناقشه قرار می‌گیرند. ظهور مجدد حوزه‌های نفوذ نشان می‌دهد که ماهیت نظم جهانی در حال آزمایش است. این تغییر می‌تواند منجر به بازگشت به سیاست قدرت در دوره‌های قبلی شود. اما امکان دیگری هم وجود دارد؛ پس از تجربه چند چرخه بحران‌های بی‌ثبات‌کننده، نظم بین الملل ممکن است خود را مجدداً تقویت کند و به نظم مبتنی بر قوانین براساس همکاری‌های چندجانبه، جهانی‌سازی اقتصاد و ترتیبات امنیت جمعی یا تحت رهبری ایالات متحده که از جاه‌طلبی‌های توسعه‌طلبانه جلوگیری می‌کند، بازگردد.

با این حال، ایالات متحده در حال حاضر دیگر به عنوان یک تثبیت‌کننده قابل اعتماد عمل نمی‌کند. در حالی که واشنگتن تا همین اواخر مانع اصلی رژیم‌های توسعه‌طلب منطقه‌ای به حساب می‌آمد، اکنون ظاهراً همان رژیم‌ها را تشویق کرده و حتی از آن‌ها تقلید می‌کند. اینکه آیا این گذار در نهایت به یک توازن قابل پیش‌بینی قوی بازمی‌گردد یا دوره طولانی بی‌ثباتی و جنگ را آغاز می‌کند، بستگی به این دارد که چگونه حوزه‌های نفوذ به‌طور مؤثر مورد مناقشه قرار می‌گیرند و کشورهایی مانند چین، هند، ایران، روسیه و ایالات متحده تا چه حد مایل هستند برای تأمین امنیت این حوزه‌های نفوذ اقدام کنند.

فرهیختگان

جهان‌شمار

دوشنبه ۱۸ فروردین ۱۴۰۴

شماره ۴۳۸۰

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

فره‌نخ‌یگان مهرت‌سازان دست‌یافت‌و‌دولت‌بخش مردم‌نم و راه‌نمایان					
آگهی مناقصه					
صندوق رفاه دانشجویان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی (مطابق RFP) با شرایط ذیل اقدام نماید. مقاضیان می‌توانند صرفاً در مهلت مقرر به سامانه ستاد به آدرس setadiran.ir مراجعه نمایند.					
ردیف	موضوع	مبلغ سپرده شرکت در مناقصه (ریال)	مهلت توزیع اسناد	جلسه پاسخگویی به سؤالات	زمان بازگشایی پاکات (مرحله اول)
۱	خرید، نصب و راه‌اندازی نرم افزار (مطابق RFP)	۵/۰۰۰/۰۰/۰۰۰ ریال	از ساعت ۸ صبح روز شنبه مورخ ۱۴۰۲/۱۹ لغایت ساعت ۱۵ روز شنبه مورخ ۱۴۰۲/۱۲/۲۱	ساعت ۱۰ صبح روز شنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۷/۲۳	ساعت ۱۰ صبح روز شنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۷/۲۳

*** آدرس صندوق:** تهران، خیابان ولیعصر، بالاتر از طالقانی، نبش کوچه گیلان، پلاک ۱۶۰۵، صندوق رفاه دانشجویان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی

تذکر: سپرده قابل قبول برای شرکت در مناقصه واریز وجه نقد یا ضمانتنامه بانکی معتبر با حداقل سه‌ماه اعتبار یا قابلیت تمدید تا سه‌ماه دیگر میباشد.

صندوق رفاه دانشجویان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی